

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری ولایت فقیه (جلسه‌ی هشتم، جلسه‌ی چهارم برنامه‌ی تا آسمان)

دکتر محمدعلی وطن دوست

پرسش: ولایت فقیه از چه زمانی در میان فقهای شیعه مطرح شده و در بستر تاریخی چه ادواری را سپری کرده است؟ و آیا در میان فقها، مرحوم نراقی نخستین کسی است که این مسئله را به صورت مدون مطرح کرده است یا قبل از ایشان هم فقها به همین صورت، طرح کرده‌اند؟

پاسخ: این پرسش به مبحث تاریخچه‌ی ولایت فقیه برمی‌گردد و سوال این است که آیا ولایت فقیهی که امام خمینی (ره) با عنوان ولایت مطلقه‌ی فقیه مطرح کرده‌اند، جزء ابداعات و نوآوری‌های امام خمینی بود یا در زمان‌های پیشین هم سابقه داشته است؟

اولا دلایل نقلی‌ای که در اثبات ولایت فقیه گفته شد، دلایلی است که با نام روایات شناخته می‌شود. وقتی وارد روایاتی مانند مقبوله‌ی عمر بن حنظله می‌شویم یا روایتی که از امام حسن عسکری (ع) نقل کردیم و مجموع این روایات را کنار هم قرار می‌دهیم، می‌بینیم مسئله‌ی ولایت فقیه در زمان ائمه مطرح بوده است. در روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله گفته شد که امام صادق (ع) می‌فرمایند اگر کسی اجتهاد داشته باشد و احکام ما را بشناسد، فانی جعلته علیکم حاکما، این حاکم از طرف اهل بیت می‌تواند اختیارات حکومتی داشته باشد. این روایات زمان ائمه مطرح شده‌اند، اما آیا مراد امام صادق (ع) فقط فقهای غیبت کبری بوده است؟ قطعاً خیر. صحابه در زمان امام صادق (ع) نماینده‌ی امام در شهرهای مختلف بودند و این نمایندگان شأن فقاها داشتند. در واقع از طرف ائمه مامور بودند تا احکام الهی را به گوش مردم برسانند. وقتی امام می‌فرمایند انی جعلته علیکم حاکما این سوال مطرح می‌شود که آیا حاکمیتی که امام مطرح می‌کنند فقط مربوط به فقهای زمان ماست؟ قطعاً اینطور نیست. پس از همان زمان هم برخی از صحابه امام صادق (ع) مانند زراره بن اعین و دیگران این شأن حاکمیتی را داشته‌اند.

ثانیا بعد از زمان غیبت کبری که وارد عصر فقها می‌شویم، می‌بینیم که شیخ مفید تعبیر ولایت عامه را که در اصطلاح امروزی همان ولایت مطلقه‌ی فقیه است، در آثار خود دارند. یا در زمان صفویه، محقق کرکی به صراحت این مسئله را مطرح می‌کنند و در زمان معاصر ما، محقق نراقی و مرحوم کاشف الغطاء این موضوع را مطرح کرده‌اند؛ و در زمان

امام خمینی به صورت منسجم مطرح شده است. پس قطعاً این بحث از ابداعات امام خمینی نبوده و پیش از این در فقه سیاسی شیعه سابقه داشته است. ولایت فقیه پیش از اینکه قائم به شخص باشد، یک شخصیت حقوقی دارد؛ فقیه، شخص خاص نیست. شخص خاص به این معنا که یک مصداق از مصادیق فقیه است، مطرح است، اما اینکه بگوییم حتماً یک فرد خاصی باید فقیه باشد و منصب ولایت فقیه را عهده‌دار باشد اینطور نیست.

پرسش: آیا اکنون برای نوع حکومت نیاز به همه‌پرسی وجود دارد؟

پاسخ: برخی استناد می‌کنند به سخن امام خمینی زمانی که وارد ایران شدند و در بهشت زهرا سخنرانی کردند، امام فرمودند من دولت تعیین می‌کنم، نظام قبلی را قبول ندارم، نسل ما نظام شاهنشاهی را نپذیرفته است و می‌خواهد خلاف نظام شاهنشاهی عمل کرده و نظام اسلامی را پابرجا کند. برخی از این سخن برحق امام استفاده‌ی نادرست کرده و گفته‌اند امام گفته است که نسل ما نظام شاهنشاهی را که پیش از ما بوده قبول ندارد و می‌گویند ما همین سخن را در مورد نظام فعلی مطرح می‌کنیم و می‌گوییم نسل ما انقلاب نکرد که نسل ما هم بخواهد انقلاب را بپذیرد. چرا الان در مورد اصل نظام همه‌پرسی صورت نمی‌گیرد؟

ابتدا باید ببینیم سوال کننده چه مقصودی از بیان این شبهه دارد. وقتی شبهه یا پرسش رفراندوم را تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند، می‌خواهند اینگونه نتیجه بگیرند که نظام اسلامی‌ای که ما در آن هستیم و چهل سال از عمر آن می‌گذرد، کارآمدی لازم را نداشته و به تعبیر دیگر ناکارآمد بوده است. اگر کسی حکومت اسلامی فعلی را کارآمد بداند، معنا ندارد چنین چیزی را مطرح کند. برای از بین بردن ریشه‌ی این شبهه باید مواردی را ذکر کرد که کارآمدی نظام اسلامی را اثبات کند. اولاً نظام شاهنشاهی را نباید با نظام حکومت اسلامی مقایسه کرد. این قیاس، قیاس مع الفارق است. حکومت شاهنشاهی، حکومت استبدادی بود و در جلسات قبل تفاوت حکومت‌ها با یکدیگر بیان شد. ثانیاً کلیت نظام اسلامی در طول چهل سال انقلاب کارآمد بوده است. در زمان شاهنشاهی نفت ما وابسته بود. از سال ۱۳۳۳ پس از کودتای ۲۸ مرداد، یک قرارداد کنسرسیوم منعقد شد که بر اساس این قرارداد ۴۰ درصد از نفت ایران در اختیار خودش و شرکت‌های انگلیسی بود، ۴۰ درصد متعلق به پنج کمپانی آمریکایی بود، ۱۴ درصد متعلق به کمپانی نفت هلندی و ۶ درصد به کمپانی فرانسوی اختصاص داشت. یعنی درصد بسیار محدودی از نفت ایران به خود ما اختصاص داشت.

قراردادهای ننگین کاپیتولاسیون که بین نظام شاهنشاهی استبدادی و آمریکایی‌ها مطرح شد و بجای عزت به ما ذلت داد. در حال که همه‌ی ما پیرو امام حسین (ع) هستیم. چنانچه در جلسه‌ی اول مطرح شد، مسئله‌ی ولایت فقیه، یک

مسئله‌ی کاملاً اعتقادی است و نباید آن را سیاسی کرد. مسئله‌ی ولایت فقیه ادامه‌ی حکومت ائمه‌ی اطهار و ادامه‌ی حکومت اسلامی در زمان غیبت کبری است. امام حسین (ع) زیر بار ذلت نرفتند. ایشان فرمودند: «ألا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السله و الذله و هیئات منا الذله...». پس نباید این‌ها را با هم مقایسه کرد که چون امام در آن زمان اینگونه گفت پس امروز هم می‌توان همین را گفت. نکته دیگر در باب کارآمدی کلیت نظام، مواردی است مانند پیشرفت‌های اقتصادی بسیار در عرصه‌ی استخراج و اکتشاف نفت؛ نود درصد استخراجات و اکتشافات نفتی ما را متخصصان داخلی انجام می‌دهند و در بعضی موارد خودکفایی صد در صدی وجود دارد. هم‌چنین زیرساخت‌های اقتصادی در حوزه‌ی تامین انرژی، حمل و نقل، ارتباطات، بهداشت و درمان، گسترش مراکز آموزش عالی و تحقیقاتی، پارک‌های علم و فناوری، شرکت‌های دانش‌بنیان، حضور مقتدرانه‌ی ایران در منطقه به دنبال پیشرفت‌های نظامی و خودکفایی در تولید تجهیزات نظامی، رتبه‌ی ۱۵ دنیا در پزشکی، رتبه‌ی ۷ داروسازی، ورود ایران به جمع ۱۵ قدرت علمی جهان، هشتمین کشور دارای چرخه‌ی کامل هسته‌ای در دنیا، ششمین کشور در زمینه‌ی سلول‌های بنیادی، هشتمین کشور در شبیه‌سازی، رتبه‌ی ۱۰ در فناوری هوا و فضا، رتبه‌ی ۱۵ در فناوری، رتبه‌ی چهارم دنیا در رباتیک، رتبه‌ی چهارم پیوند کلیه در جهان، رتبه‌ی سوم سازه‌های هیدرولیکی، رتبه‌ی سوم علمی در آسیا و ... در حوزه‌ی قدرت نظامی، یک موسسه‌ی آلمانی در سال ۲۰۲۰ اعتراف کرد که ایران هشتمین قدرت نظامی جهان است. کجا در نظام شاهنشاهی چنین چیزهایی وجود داشته است؟ این موارد نشان می‌دهد که کلیت نظام کارآمد بوده است، هرچند که مشکلاتی هم وجود دارد و ما نمی‌خواهیم این مشکلات را توجیه کنیم. وقتی کلیت نظام اسلامی کارآمد است، آیا معنا دارد کسی بگوید رفراوندوم برگزار کنیم؟ بحث رفراوندوم را هیچ‌یک از نظام‌های سیاسی دیگر هم مطرح نمی‌کنند. زیرا نظام سیاسی برای ثبات در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج است. اگر بخواهیم رفراوندوم برگزار کنیم، موجب هرج و مرج می‌شود. ممکن است اقلیتی ادعای نارضایتی کنند و منجر به شورش و ... شود. به علاوه اگر واقعا نظام نا کارآمد باشد و مردم نارضایتی داشته باشند، منجر به انقلاب می‌شود. اگر نارضایتی مردم به حدی برسد که نیاز به تغییر نظام و حکومت باشد، خود به خود انقلاب رخ خواهد داد. نه تنها مردم پشت اصل نظام جمهوری اسلامی هستند، بلکه ما مویدات و دلایلی داریم که این مسئله را اثبات می‌کند مانند حضور مردم در راهپیمایی‌ها، انتخابات، حرکت عظیم مردمی در حماسه‌ی ۹ دی، تشیع سردار سلیمانی و ... وقتی تمام این موارد را کنار هم می‌گذاریم، می‌بینیم نه تنها نظام اسلامی کارآمد بوده است، بلکه پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی در این چهل سال رخ داده است که ممکن است دیگر کشورها سال‌ها طول بکشد تا به این پیشرفت‌ها دست یابند.

پرسش: یکی از اشکالات ما به برادران اهل سنت در تاریخ اسلام این است که رهبری جامعه بعد از پیامبر اسلام با امام معصوم است و انتخاب این رهبری با خدا و رسول خدا و معصومین است. اما در دنیای امروز، خود ما ولی فقیه غیر معصوم انتخاب می‌کنیم و این ساختار را برترین ساختار حکومت دینی در جهان می‌دانیم.

پاسخ: در دلیل عقلی‌ای که بر ضرورت حکومت دینی اقامه شد، گفتیم که ما در زمان فعلی به زمانی رسیده‌ایم که از آن تعبیر می‌کنیم به دوران غیبت کبری. در اینکه در زمان معصومان، حاکمیت دست معصوم است و هم‌چنین در مورد شایستگی معصوم بحثی نیست. پرسشی که عقل آزاد اندیش در زمان غیبت کبری مطرح می‌کند این است که فرض کنیم حاکم معصوم نداریم، به حصر عقلی از دو حال خارج نیست، یا باید حکومت دینی را بپذیریم و تشکیل دهیم یا حکومت غیر دینی (حکومتی که حاکم و حاکمیت مشروعیت الهی ندارند)، عقل می‌گوید اگر معصوم در راس حکومت دینی نباشد، نمی‌توانیم حکومت غیر دینی را بر حکومت دینی ترجیح دهیم. پس باید حاکمی را انتخاب کنیم که اگر چه معصوم نیست ولی شبه و اقرب به معصوم است. ملاک شباهت این است که حرف معصوم را بهتر از بقیه بفهمد. این شخص در راس حکومت دینی قرار می‌گیرد و حکومت دینی تشکیل می‌شود و قطعاً ثمرات چنین حکومتی بهتر از حکومت‌های غیر دینی خواهد بود. آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید. بهتر از این است که به حکومت شاهنشاهی برگردیم. اگر این موفقیت‌ها در طی این چهل سال نبود، می‌پذیرفتیم که حکومت دینی ناکارآمد است. در صورتی که کارآمدی خود را در مقام عمل ثابت کرده است، هرچند منکر مشکلات نمی‌توان شد.

پرسش: آیا دخالت در سیاست منافی با قداست روحانیت نیست؟ سیاست عرصه‌ی دغل‌بازی و حقه است و میدانی است که اصولاً با اخلاق و معنویت، بیگانه و بلکه دشمن است. بنابراین دخالت دین در عرصه‌ی سیاست و از جمله ولایت سیاسی فقیه، دخالتی نابجا و به دور از واقعیت است. عرصه‌ی اخلاق و احکام دین کاملاً از عرصه‌ی سیاست جداست.

پاسخ: آیا بر اساس آموزه‌های اسلامی، سیاست ما جدای از دیانت ماست یا سیاست ما عین دیانت ماست؟ قطعاً باید بگوییم سیاست عین دیانت است. اثباتش هم ساده است. اگر کسی اندکی آشنایی با آیات قرآن و روایات اهل بیت و هم‌چنین سیره‌ی عملی پیامبر داشته باشد، این مسئله روشن می‌گردد. چنانچه وقتی سیره‌ی عملی پیامبر را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که پیامبر تشکیل حکومت دادند و خودشان نیز حاکم بودند. اگر بنا بود سیاست و دیانت از یکدیگر جدا باشند، قطعاً پیامبر تشکیل حکومت نمی‌دادند. در بحث روحانیت هم اگر مقصود این باشد که روحانی چون

منتسب به دین و دین‌شناس است نباید در مسائل سیاسی دخالت کند، این ادعا برمی‌گردد به همان ادعای جدایی دین از سیاست. چون دیانت ما از سیاست جدا نیست، نمی‌توانیم بگوییم کارشناسان دینی ما در سیاست دخالت نکنند. زمانی می‌توانیم به صورت منطقی اثبات کنیم که کارشناس دین و متخصص دین نباید در سیاست دخالت کند، که پیش از آن اثبات کنیم که سیاست جدای از دیانت است. البته ممکن است کارشناسی متخصص در دین باشد ولی توانمندی سیاسی و توانایی رهبری سیاسی و مدیریت را نداشته باشد. اگر اینطور باشد هیچ کس نباید دخالت کند و فرقی بین روحانی و غیر روحانی نیست. این در واقع بحث دیگری است، کسی که توانایی سیاسی نداشته باشد، باید کنار رود، چه روحانی باشد چه غیر روحانی. نکته دیگر این است که سیاست، دغل بازی نیست، بلکه سیاست‌مدار است که سیاست را به گونه‌ای خوب یا بد جلوه می‌دهد. مگر امیرالمومنین سیاست‌مدار نبودند؟ پس باید بگوییم امیرالمومنین خلاف اخلاق و دین عمل می‌کرده‌اند؟ نمی‌شود کسی حاکم باشد ولی سیاست‌مدار نباشد. پس سیاست‌مداران هستند که سیاست را خوب یا بد می‌کنند. نه اینکه سیاست ذاتاً بد باشد. شبیه آنچه در بحث‌های اجرای احکام اسلامی گفتیم. اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از مسلمانی ماست. نباید مقام اجرا را با مقام قانون‌گذاری خلط کرد.

پرسش: آیا نظریه‌ی ولایت فقیه، تنها نظریه‌ی شکل حکومت دینی است که برتر از همه است یا می‌شود به نوعی دیگر باشد؟

پاسخ: بر اساس دلایل نقلی و عقلی که گفته شد، حکومت اسلامی در زمان غیبت کبری اگر بخواهد به فعلیت برسد، باید شخصی در رأس حکومت قرار بگیرد که شبیه و قریب به معصوم باشد و سخن معصوم را بشناسد. عقل سلیم می‌گوید که باید اینگونه باشد. حکومت سیاسی دینی اگر بخواهد با این مبنای عقلی پیاده شود، حاکمی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، فقیه خواهد بود. فقاها شرط لازم است اما شرط کافی نیست. باید فقاها و بصیرت و عدالت و تقوا و ... هم باشد. اگر عقل می‌گوید که کسی که نزدیک و شبیه‌تر به معصوم است، باید در رأس حاکمیت قرار بگیرد، یعنی حکومت دینی غیر معصوم که شرایط بصیرت سیاسی، عدالت، تقوا و ... را دارد و این می‌شود همین حکومتی که در حال حاضر داریم و با ادله آن را اثبات می‌کنیم. یعنی حکومت دینی‌ای که حاکم غیر معصوم است و ما از آن به حکومت مبتنی بر ولایت فقیه تعبیر می‌کنیم. یعنی شکل دوم حکومت اصلاً معنا ندارد. مگر می‌شود غیرمتخصص دین حاکم دین شود؟ پس حالت دوم اصلاً فرض نمی‌شود که کسی بگوید ما چند شکل حکومت دینی داریم و شما چرا این نوع را انتخاب کردید. کسی هم تا حالا ادعا نکرده که حکومت دینی شکل‌های گوناگون دارد؛ و این ادعا که ولایت فقیه بخواهد به صورت شورایی اداره شود، به لحاظ فقهی مشکل دارد. چون حاکم‌های متعددی

که در حکومت شورایی فرض می‌شوند، مجتهد هستند و مجتهد نمی‌تواند از مجتهد تقلید کند، لذا اگر مثلاً سه یا چهار فقیه بخواهند اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی را به عهده بگیرند و تشخیصشان با یکدیگر در تضاد باشد، نمی‌توانند از هم تقلید کنند. چون مجتهد هستند و هرکس باید به رأی خودش عمل کند و اگر هرکسی بر اساس رأی و تشخیص خود عمل کند، سبب هرج و مرج شده و از رأس حاکمیت صدای واحدی بلند نخواهد شد. جدای از این در فرمایشات امیرالمومنین (ع) در کتاب غررالحکم، حدیث ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ آمده است که الشَّرْكَهُ فِي الْمُلْكِ تَوْدِي إِلَى الْاضْطِرَابِ. مشارکت در مُلْک (حاکمیت) منجر به اضطراب (هرج و مرج) خواهد شد، وَلَكِنْ الشَّرْكَهُ فِي الرَّأْيِ تَوْدِي إِلَى الصَّوَابِ. ولی در نظردهی اگر مشارکت شود، خوب است ولی در حاکمیت یک نفر باید حرف آخر را بزند. لذا نظریه‌ی اداره‌ی شورایی حکومت در قانون اساسی به طور کلی منتفی شد.

پرسش: اگر اصل شورایی غیر معقول است، این نقض قانون اساسی مملکت است.

پاسخ: اگر اصول قانون اساسی را مشاهده کنیم، می‌بینیم که ولایت فقیه در قانون اساسی به صورت شورایی نیست و چنین چیزی در قانون اساسی نیامده است.

پرسش: در رابطه با اختیارات فقیه، گاهی در محدوده‌ای که خود فقیه انتخاب شده است، بحث می‌شود. مثلاً در ایران بر اساس قانون اساسی و ضوابطی که هست تشخیص را تعیین می‌کنند که ولایت دارد. این شخص که در ایران انتخاب یا نصب می‌شود، در رابطه با سایر کشورها چگونه خواهد بود؟ یعنی مثلاً شیعیان و مسلمانان سایر کشورها نسبتشان با ولی فقیه در یک کشور دیگر چگونه است؟ آیا آن‌ها می‌توانند ولی فقیه جدایی داشته باشند یا اینکه ولایت فقیه نظامی است که یک نفر باید در کل عالم ولی همه‌ی مسلمانان باشد؟

پاسخ: اگر مراد از این پرسش این باشد که حاکمیت فقیه که در نظام جمهوری اسلامی ایران هست، مشروعیت دارد و این مشروعیت پذیرفته شود و گفته شود که ولی فقیه به نحو انتصاب عام، مشروعیت خود را از ناحیه‌ی خدا دریافت می‌کند، در ادامه‌ی اثبات مشروعیت، وجوب اطاعت از ولی فقیه می‌آید که در اینجا فرقی میان خارج و داخل کشور نیست. مخصوصاً برای کسانی که فقه شیعه را پذیرفته‌اند. فقاقت، مرز جغرافیایی ندارد، پس ولایت فقیه هم که همان ولایت فقه است، مرز جغرافیایی نخواهد داشت. اما اگر منظور پرسش‌کننده این باشد که آیا آن دسته از احکام اجتماعی و قوانینی که در داخل نظام جمهوری اسلامی هست، برای افراد خارج از کشور واجب‌الاطاعة است یا خیر، قطعاً اینطور نیست. چون کشور ما قانون اساسی خاصی دارد و برای کسی که در کشور ما زندگی می‌کند، اعم از اینکه شیعه باشد یا نباشد، واجب‌الاطاعة است و باید از آن قوانین پیروی کند. ولکن از حیث مشروعیت سیاسی که از

ناحیه‌ی خدا دریافت کرده است، برای کسی که در خارج از کشور هم زندگی می‌کند واجب‌الاطاعة است چون وجوب اطاعت از ولی فقیه تابع عنصر مشروعیت است. چون این شخص از ناحیه‌ی خدا مشروعیت دارد، لذا اطاعت واجب است. اطاعت در مواردی که مربوط به خود اسلام است، مرز جغرافیایی ندارد اما در مواردی که مربوط به قانون می‌شود، برای کسانی که داخل کشور هستند لازم‌الاجراست. در مورد اهل تسنن یا مسیحیان و ... اگر داخل کشور زندگی می‌کنند از باب اینکه قوانین اسلام است، باید بپذیرند که جامعه به هرج و مرج کشیده نشود. مثل شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر که به حقانیت شیعه اعتراف کرده‌اند و می‌فرمایند اطاعت در مسائل دینی را از مذهب شیعه برای همه فرق مسلمین جایز دانسته‌اند. از این موارد داریم که برخی علمای اهل سنت به حسب ضرورت وحدتی که در میان مسلمانان مطرح است، چنین فتوایی داده‌اند و از این حیث هم (از باب ضرورت وحدت اسلامی) بسیاری از مسلمانان اهل سنت پذیرفته‌اند و پای انقلاب هم هستند و حتی شهادی از اهل سنت هم داریم.

پرسش: چرا باید از غیر معصوم اطاعت بی‌چون و چرا کرد؟

پاسخ: اینکه گفته می‌شود از فقیه اطاعت کنید، مراد، اطاعت از شخص فقیه نیست، بلکه اطاعت از فقه است. از ولی فقیه از آن جهت که بایدها و نبایدهای فقهی را می‌گوید و این بایدها و نبایدها ریشه در آیات و روایات دارند، اطاعت می‌شود. ما اگر سخن فقیه را چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی بپذیریم، در واقع سخن آیات و روایات معصومان را پذیرفته‌ایم. پس دلیل اینکه ما از فقیه و حاکم مشروع اطاعت می‌کنیم، عصمت او نیست. حتی اطاعت از مثلاً امام علی (ع) هم به خاطر عصمت ایشان نیست، بلکه چون سخن خدا را می‌گویید واجب‌الاطاعة است. پس در مورد معصوم هم عصمت او سبب وجوب اطاعت نمی‌شود، بلکه مشروعیت او سبب اطاعت می‌شود. حال همان مشروعیت که در امام به نحو انتصاب خاص است، در ولی فقیه به نحو انتصاب عام وجود دارد. پس وجوب اطاعت ربطی به عصمت حاکم شرع ندارد، بلکه به مشروعیت حاکم شرع مربوط است.

پرسش: آیا ولایت فقیه به آن مفهومی که قبلاً گفتیم، اگر کلامی باشد، سابقه‌ای در میان متکلمان دارد یا خیر؟

پاسخ: بحث ولایت فقیه بحث کلامی است نه فقهی. اما مباحث کلامی گاهی نوظهورند و گاهی قدیمی. مباحث کلامی‌ای داریم که از زمان سید مرتضی و شیخ مفیدها بوده و تا الان هم ادامه داشته است. مثل نبوت، امامت، عصمت، اعجاز و ... اما یکسری مسائل کلامی داریم که نوظهور هستند. علمی داریم به نام کلام جدید که مسائل جدید کلامی را مطرح می‌کند. موضوع علم کلام اعتقادات است و متکلم گزاره‌های اعتقادی را تبیین و اثبات می‌کند و از آنها دفاع می‌کند. چه متکلمی که به کلام جدید پردازد و چه متکلمی که به کلام قدیم پردازد. مسئله‌ی ولایت فقیه هم

چون دنباله‌ی بحث امامت است، ریشه‌ی بحث یعنی امامت در همه‌ی کتب کلامی قدیم بوده است، ولکن اینکه امامت در زمان غیبت کبری به چه شکلی باید ادامه پیدا کند، جزء مسائل جدید کلامی است و ضرورتی ندارد که متکلمان پیشین به آن پرداخته باشند. چون مطرح نبوده که بپردازند. شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی زمان‌های قدیم اقتضا نمی‌کرده که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه فعلیت پیدا کند و زمینه‌اش نبوده که مطرح شود. اما در زمان ما شرایطش فراهم شده و چون ادامه‌ی بحث امامت است، جزء مسائل جدید کلامی خواهد بود و خیلی از علماء و متکلمان به آن پرداخته‌اند و کتب متعددی هم نوشته‌اند. امام خمینی فرمودند: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد. مطالعه‌ی وصیت‌نامه‌ی سردار سلیمانی جزء ضروریات است. ایشان تاکید زیادی بر بحث ولایت فقیه داشته‌اند.